



فرهنگستان زبان و ادب فارسی  
گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

# راهنمای گردآوری گویش‌ها

برای

گنجینه گویش‌های ایرانی

تهران ۱۳۸۹



## به نام خدا

مطالب حاضر برای آگاهی علاقه‌مندان به گردآوری گویش‌ها فراهم آمده تا بتوانند مطابق الگوی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به گردآوری مواد خام گویش‌های ایرانی بپردازند. علاقه‌مندان می‌توانند پیکره زبانی به دست آمده از پرسش‌نامه پیوست را به گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ارسال کنند تا در صورت تأیید در مجموعه «گنجینه گویش‌های ایرانی» با نام خودشان مورد استفاده قرار گیرد. در تهیه و تنظیم این راهنما خوانندگان غیرمتخصص مورد نظر بوده‌اند. در این راهنما از ذکر جزئیات و طرح و بیان نکات فنی و تخصصی خودداری شده و تنها به اصول بنیادین و مهمی پرداخته شده که آگاهی از آن‌ها برای هر پژوهشگر میدانی در این حوزه ضروری است.

## مقدمه

گردآوری و ثبت و ضبط گویش‌ها اهمیت بسزایی دارد. چه بسا با بررسی و تحلیل داده‌های گویشی، بسیاری از ناشناخته‌های زبانی شناخته و برخی از ابهامات زبان‌شناختی زدوده می‌شود. در روزگار کنونی بسیاری از گویش‌های ایرانی خاموش شده‌اند و بسیاری دیگر رو به فراموشی نهاده و جای خود را به فارسی معیار یا گویش‌های دیگر داده‌اند و، در این میان، فن‌آوری نوین ارتباطات بر سرعت این روند افزوده است. پس جا دارد تا هر چه سریع‌تر در جهت شناسایی، ثبت، ضبط و توصیف گویش‌های ایرانی گام برداریم.

## گونه، لهجه، گویش، زبان

«گونه»، «لهجه»، «گویش» و «زبان» چهار اصطلاح پایه و پرکاربرد در زبان‌شناسی‌اند که درباره مفاهیم علمی و دقیق آن‌ها اختلاف نظرهایی وجود دارد. آنچه به‌اجمال می‌توان گفت این است که «گونه» اصطلاحی خنثی است که می‌توان آن را بدون

تأکید بر لهجه یا گویش یا زبان بودن آنچه بدان تکلم می‌شود، به کار برد. اصطلاح «لهجه» هنگامی به کار می‌رود که تفاوت میان دو یا چند گونهٔ یک زبان اساساً آوایی / واجی باشد. سخنگویان لهجه‌های یک زبان به‌آسانی می‌توانند سخنان یکدیگر را دریابند. «گویش»‌های یک زبان گونه‌هایی از آن زبان‌اند که در گذر زمان به دلایل مختلف تفاوت‌هایی آوایی / واجی، دستوری و واژگانی با یکدیگر یافته‌اند؛ با وجود این، برقراری ارتباط میان گویندگان و شنوندگان گویش‌های مختلف یک زبان کم و بیش ممکن است. اما اگر تفاوت میان دو گونهٔ زبانی به اندازه‌ای باشد که برقراری ارتباط را ناممکن سازد، آن دو گونه دو «زبان» متفاوت هستند.

لهجه‌های یک زبان در طول تاریخ با دور شدن از یکدیگر به‌تدریج به گویش‌های آن زبان بدل می‌شوند. اگر گویش‌های یک زبان نیز در گذر زمان چنان از یکدیگر دور شوند که امکان برقراری ارتباط میان سخنگویان آن‌ها از میان رود، به زبان‌های مختلف بدل می‌شوند.

شایان ذکر است که در علم جامعه‌شناسی زبان اصطلاح «گویش اجتماعی» نیز کاربرد دارد. گویش‌های اجتماعی گونه‌هایی هستند که در میان طبقات اجتماعی با بنیادهای اقتصادی - فرهنگی مشترک رواج دارند. آنچه در این راهنما مد نظر است، گویش‌های محلی است، نه گویش‌های اجتماعی.

## فواید گردآوری گویش‌ها

گویش‌های ایرانی منابعی پربرابر برای پژوهش‌های زبانی، ادبی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و تاریخی‌اند. برخی از فواید گردآوری گویش‌های ایرانی عبارت‌اند از:

- بازشناسی لغت‌های کهن و نادر در متون ادب فارسی یا متون بازمانده از دیگر زبان‌های ایرانی که به فارسی امروز نرسیده است.
- آگاهی از چگونگی دگرگونی‌های آوایی / واجی، صرفی، نحوی، معنایی و واژگانی در طول زمان در مناطق مختلف.
- طبقه‌بندی دقیق‌تر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و شناخت روابط موجود

میان آن‌ها.

- فراهم آوردن مواد لازم برای مطالعات تاریخی - تطبیقی، به‌ویژه در بازسازی صورت‌های کهن و شناخت مفهوم نام‌های خاص.
- فراهم آوردن مواد ایرانی‌تبار برای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تهیهٔ اطلس زبان‌شناسی ایران.
- آگاهی از ساخت‌های متفاوت زبانی و در نتیجه شناخت بهتر جهانی‌های زبان و امکان ارزیابی نظریه‌های زبانی.
- آشنایی با آداب و رسوم، باورها و اوضاع فرهنگی و اجتماعی مناطق مختلف.
- ثبت و ضبط گویش‌های رو به زوال برای استفادهٔ پژوهشگران آینده.

### ویژگی‌های پژوهشگر

پژوهشگری که قصد گردآوری و بررسی گویش‌ها را دارد، باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

- آشنا با مبانی زبان‌شناسی، به‌ویژه آواشناسی، صرف، نحو و معنی‌شناسی.
- آشنا با جامعهٔ گویشی و فرهنگ گویشوران تا به‌آسانی در جامعهٔ مورد مطالعه پذیرفته شود.
- آشنا با چگونگی برقراری روابط مناسب اجتماعی.
- آماده برای رویارویی با مسائل و مشکلات احتمالی در جامعهٔ مورد مطالعه.

### ویژگی‌های گویشور

گویشور کسی است که گویشی را به عنوان زبان مادری خود به کار می‌برد و نمایندهٔ یک جامعهٔ زبانی به شمار می‌رود. در انتخاب گویشوران باید به نکات زیر

توجه کرد:

- مناسب‌ترین گویشوران افراد سالخورده و بی‌سواد هستند که در همان سرزمین به دنیا آمده و کمتر به اطراف سفر کرده‌اند.
- گویشور باید از نظر شنوایی سالم باشد.
- گویشور باید تلفظی واضح و بیانی روان داشته باشد.
- در شرایط مساوی، اولویت با گویشورانی است که علاقه‌مند، شکیبا، تیزهوش، خوش‌صحت و دارای سرعت انتقال و حافظه خوب باشند.
- در پژوهش‌های ژرف‌تر می‌توان درصدی از گویشوران را از میان افراد تحصیل کرده برگزید.

### پرسش‌نامه

پرسش‌نامه پیوست شامل سه بخش است: (۱) اطلاعات کلی درباره گویش، گویشور و پژوهشگر، (۲) واژه‌ها، (۳) جمله‌ها.

معادل‌های گویشی واژه‌های پرسش‌نامه را می‌توان به شیوه‌های مختلف استخراج کرد. برخی از شیوه‌های رایج عبارت‌اند از:

۱. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها یک کلمه است، مانند:

این جانور را چه می‌نامید؟ (پاسخ: اسب)

(در این نوع پرسش‌ها می‌توان از تصاویر بهره برد)

۲. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها کلمه‌های مربوط به یک حوزه معنایی است، مانند:

از شیر چه چیزهایی می‌گیرند؟ (پاسخ: کره، پنیر، ماست، ...)

۳. با استفاده از جمله‌هایی با یک جای خالی که گویشور باسواد باید آن‌ها را تکمیل کند، مانند:

خورشید در ..... است. (پاسخ: آسمان)

۴. با استفاده از جمله‌هایی با چند جای خالی که گویشور باسواد باید در هر جای خالی کلمه مناسب (مثلاً صورت صرف شده یک فعل واحد) را قرار دهد، مانند:

خیاط کسی است که لباس ..... (پاسخ: می‌دوزد)

دیروز مادرم پیراهنی برایم ..... (پاسخ: دوخت)

هفته پیش به خیاط گفتم پیراهنی برایم ..... (پاسخ: بدوزد)

۵. می‌توان از گویشور خواست که درباره موضوعی خاص یا موضوعی که بدان علاقه‌مند است مدتی سخن بگوید. سپس پژوهشگر می‌تواند برخی از واژه‌های مورد نیاز را از درون متن استخراج کند.

### نکات مهم در تکمیل پرسش‌نامه

- پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر در جمع چند گویشور به تکمیل پرسش‌نامه بپردازد. در این صورت، گویشوران می‌توانند به یکدیگر کمک کنند تا واژه‌های اصیل و کهن را به یاد آورند و در اختیار پژوهشگر قرار دهند.
- هرگاه گویشوران پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌ها داده باشند و پژوهشگر پاسخ صحیح را تشخیص ندهد، باید در مقابل هر پاسخ نام گویشور را بنویسد.
- اگر واژه‌ای به چند شکل تلفظ می‌شود، همه صورت‌های آن را باید ثبت کرد.
- بهتر است که معادل گویشی همه واژه‌ها و جمله‌های پرسش‌نامه با ضبط صوت ضبط شود.
- شایان ذکر است که معادل شماری از واژه‌های پرسش‌نامه (مانند نام برخی از گیاهان و جانوران) را تنها در پاره‌ای از مناطق جغرافیایی می‌توان یافت. در صورتی که معادل واژه‌ای در منطقه‌ای یافت نشود، باید جلوی آن را خالی گذاشت. در عوض می‌توان واژه‌هایی خاص منطقه مورد مطالعه را به پایان پرسش‌نامه افزود.
- پیشنهاد می‌شود که پس از تکمیل پرسش‌نامه، پژوهشگر از گویشوران

بخواهد که چند داستان محلی را برای وی بازگو کنند تا صدای آنان را ضبط کند. سپس آوانوشت و ترجمه آن داستان‌ها را می‌توان ضمیمه این پرسش‌نامه کرد.

### نکات مهم درباره برخی از گویش‌های ایرانی

- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای جنس دستوری است و می‌تواند مذکر یا مؤنث باشد و وابسته‌های آن نیز از لحاظ جنس با آن مطابقت می‌کنند. گاه فعل با فاعل خود به لحاظ جنس دستوری نیز مطابقت می‌کند. در گردآوری این گویش‌ها باید به جنس اسامی و نشانه‌های جنس‌نما دقت کرد.
- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای حالت است (مثلاً حالت فاعلی، حالت غیرفاعلی، حالت اضافی). در گردآوری این گویش‌ها باید به نشانه‌های حالت‌نما دقت کرد.
- در برخی از زبان‌های ایرانی صورت مصدری فعل کاربرد ندارد؛ از این رو، در ثبت این گویش‌ها می‌توان به جای مصدر، صیغه سوم شخص مفرد ماضی را به دست داد.
- در برخی از گویش‌های ایرانی صرف افعال متعدی در زمان‌های گذشته با صرف افعال لازم متفاوت است.

## برخی از مهم‌ترین نشانه‌های آوایی

۱. صامت‌ها (همخوان‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
p	انسدادی، دولبی، بی‌واک	پ	پاک	pâk
b	انسدادی، دولبی، واک‌دار	ب	بال	bâl
t	انسدادی، دندانی، بی‌واک	ت، ط	تند	tond
ts	انسدادی - سایشی، دندانی، بی‌واک	دوانی: تْسُ	دوانی: تْسَ (= چاه)	tsa
d	انسدادی، دندانی، واک‌دار	د	دانه	dâne
dz	انسدادی - سایشی، دندانی، واک‌دار	دوانی: دُزْ	دوانی: گُنْدُزْ (= زنبور وحشی)	gondz
k	انسدادی، نرم‌کامی، بی‌واک	ک	کار	kâr
g	انسدادی، نرم‌کامی، واک‌دار	گ	گلاب	golâb
q	انسدادی، ملازی، واک‌دار	ق، غ	قلم	qalam
'	انسدادی، چاکنایی، بی‌واک	همزه، ع	بعید	ba'id
č	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	چ	چپ	čap
ǰ	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ج	جان	ǰân
f	سایشی، لبی - دندانی، بی‌واک	ف	فرشته	ferešte
v	سایشی، لبی - دندانی، واک‌دار	و	وزن	vazn
θ	سایشی، دندانی، بی‌واک	عربی: ث	گله‌داری: ثیب (= سیب)	θib
ð	سایشی، دندانی، واک‌دار	عربی: ذ	گله‌داری: بیذ (= بید)	bið
s	سایشی، لثوی، بی‌واک	ث، س، ص	سال	sâl
z	سایشی، لثوی، واک‌دار	ذ، ز، ض، ظ	زمین	zamin
š	سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	ش	شیر	šir
ž	سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ژ	ژرف	žarf
ɣ	سایشی، نرم‌کامی، واک‌دار	عربی: غ	عربی: غیب	ɣayb
x	سایشی، ملازی، بی‌واک	خ	خبر	xabar

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
h	سایشی، حلقی، بی‌واک	عربی: ح	عربی: حکیم	ḥaki:m
‘	سایشی، حلقی، واک‌دار	عربی: ع	عربی: علیم	‘ali:m
h	سایشی، چاکنایی، بی‌واک	ه، ح	هوش	huš
m	غنه‌ای، دولبی، واک‌دار	م	مادر	mâdar
n	غنه‌ای، دندان‌ی، واک‌دار	ن	نام	nâm
l	کناری، لثوی، واک‌دار	ل	لب	lab
ĭ	کناری، دندان‌ی، واک‌دار	کردی: ر	کردی: گُل (= گُل)	goĭ
r	لرزشی، لثوی، واک‌دار	ر	راه	râh
ř	تکریری، لثوی، واک‌دار	دوانی: ر	دوانی: کَر (= قلوه‌سنگ)	kař
y	ناسوده (نیم‌مصوت)، کامی، واک‌دار	ی	یاد	yâd
w	ناسوده (نیم‌مصوت)، دولبی، واک‌دار	عربی: و	عربی: وکیل	waki:l

## ۲. مصوت‌ها (واکه‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
i	بسته، پیشین، گسترده	ای	میز	miz
ü	بسته، پیشین، گرد	ترکی: او	ترکی: سوت (= شیر)	süt
e	نیم‌بسته، پیشین، گسترده	اِ	مِهَر	mehr
e:	نیم‌بسته، پیشین، گسترده، کشیده	اِ کشیده	کردی مهابادی: شِر (= شیر جنگلی)	še:r
ö	نیم‌بسته، پیشین، گرد	ترکی: اُ	ترکی: گَز (= چشم)	göz
ε	نیم‌باز، پیشین، گسترده	نوعی اِ	قائنی: سِ (= سه)	sε
a	باز، پیشین، گسترده	اَ	فرش	farš
a:	باز، پیشین، گسترده، کشیده	اَ کشیده	ملایری: شَر (= شهر)	ša:r
â	باز، پسین، گسترده	آ	تاب	tâb

آوانوشت	مثال	معادل فارسی یا غیرفارسی	توصیف آوایی	نشانه آوایی
gol	گُل	أ	نیم‌بسته، پسین، گرد	o
ro:ž	کردی مهابادی: رُژ (= روز)	أ کشیده	نیم‌بسته، پسین، گرد، کشیده	o:
nur	نور	او	بسته، پسین، گرد	u
mən	گیلکی: مَن (= مَن)	ا کوتاه	نیم‌باز، مرکزی، گسترده	ə
ney	نی	ای	مصوت مرکب	ey
əw	ملایری: او (= آب)	او	مصوت مرکب	əw
xayr	عربی: خَیر	عربی: آی	مصوت مرکب	ay
yawm	عربی: یوم (= روز)	عربی: او	مصوت مرکب	aw
čây	چای	آی	مصوت مرکب	ây
âw	کردی: او (= آب)	او	مصوت مرکب	âw
xoy	خوی (نام شهر)	أی	مصوت مرکب	oy
mowz	موز	أو	مصوت مرکب	ow
muy	موی	اوی	مصوت مرکب	uy

### ۳. نشانه‌های اضافه

آوانوشت	مثال	توصیف آوایی	نشانه آوایی
yu:n	افتری: یون (= آن‌ها)	نشانه کشیدگی مصوت*	:
koftõ	خوری: کُفتُن (= افتادن)	نشانه غنه‌ای‌شدگی مصوت	~
x <sup>w</sup> âr	کردی مهابادی: خوار (= خواهر)	نشانه لبی‌شدگی صامت	<sup>w</sup>
das'te	دسته	نشانه تکیه (باید پیش از هجای تکیه‌دار نهاده شود)	'

\* کشیدگی مصوت را با نشانه ~ نیز نشان می‌دهند، مانند: ē = ē̄; e = ē̄; o = ō; u = ū.



## پرسش‌نامه

### گنجینه گویش‌های ایرانی\*

نام گویش: .....

نام محل و موقعیت آن بر پایه تقسیمات کشوری: .....

تعداد تقریبی گویشوران: .....

نام و نام خانوادگی گویشور: .....

محل تولد: .....

زبان مادری: .....

سن: .....

میزان تحصیلات: .....

شغل: .....

تلفن: .....

نام و نام خانوادگی پژوهشگر: .....

زبان مادری: .....

سن: .....

میزان تحصیلات: .....

شغل: .....

تلفن: .....

\* این پرسش‌نامه برای نخستین بار در اثر زیر به کار گرفته شده است:

گنجینه گویش‌شناسی فارس، اثر عبدالنبی سلامی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱-۵، ۱۳۸۳-۱۳۸۸.  
این پرسش‌نامه در قالب pdf در وب‌گاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی ([www.persianacademy.ir](http://www.persianacademy.ir)) نیز موجود است.  
علاقه‌مندان می‌توانند پرسش‌نامه تکمیل‌شده را برای بررسی به نشانی زیر ارسال فرمایند:  
تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو، مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی.



گوش	ساق پا	جان	اندام‌ها و
گونه	سبیل	جمجمه	وابسته‌های بدن
گیسو	سَر	چانه	انسان
لالهٔ گوش	سکسکه	چرک زخم	آبستن
لب	سیب آدم	چرک گوش	آب بینی
لثه	سینه	چرک گوشهٔ چشم	آب دهان
لگنِ خاصره	شاش	چُس	آرنج
ماهیچه	شانه	چشم	آروغ
ماهیچهٔ ساق پا	شقیقه	حَلَق	ابرو
مثانه	شکم	خال	استخوان
مُچ	صورت	خون	استخوان ساق پا
مدفوع	طحال	دست	اشک
مِری	عرق	دندان	انگشت
مُزه	عطسه	دندان آسیا	انگشت سبابه
مُشت	غضروف	دندان پیشین	انگشت شست
معدّه	فک (آرواره)	دندان نیش	انگشت کوچک
مغز	قلب (دل)	دنده	بازو
مفصل	قَلِقَلِک	دهان	بدن
مقعد (مخرج)	قوز	دهن‌دره	بند انگشت
ملاج	قوزک پا	ران	بیضه
مو	کام	رَحِم	بینی
موی بغلِ گوش	کبد (جگر)	رگ	پا
موی زهار	کتف	روده	پاشنهٔ پا
موی زیرِ بغل	کَفَل	ریش	پستان
مهرهٔ کمر	کلیه	ریه (شش)	پلک
ناخن	کمر	زانو	پوست بدن
ناف	کیسهٔ صفرا	زبان	پهلوی
نای	گردن	زبان کوچک	پیشانی
نیشگون	گلو	زلف	پیه
	گوز	ساعد	تار مو

دوکِ نخ	چرخِ نخریسی	تبر	ابزار کار، وسایل
دهنهٔ اسب	چکش	تخت	خانه و کانی‌ها
دیگِ بزرگِ مسی	چماق	ترازو	آبکش (صافیِ برنج)
دیگِ سفالی	چمچه (خاک‌انداز)	تسمه	آفتابه
(دیزی)	چمدان	تشت / طشت	آفتابهٔ سفالی
رختخواب	چنگالِ غذاخوری	تُشک / دُشک	آینه
رختخوابِ پیچ	چنگکِ قصابی	تغارِ مسی	اره
رنده	چوب‌پنبه درِ بطری	تُفنگ	استکان
ریسمان	چوب‌خطِ معاملات	تفنگِ سرپُر	افسار
زباله	حصیر	تله‌موش	الک (آردبیز)
زیلو	حَلبِ روغن	توبره	آنبر
زینِ اسب	حوله	توپِ بازی	اهرَم (دیلم)
ساطورِ قصابی	خرمن‌کوب	تورِ حملِ کاه	بادبزن
سیدِ حملِ میوه	خمرةٔ آب	تیرکمان	بالش
سیدِ حصیریِ خرما	خنجر	تیرِ نان‌پزی (وَرَدَنه)	بشقاب
سبَد (قفس)	خورجین	تیشه	بشکهٔ آب
ماکیان	خیش (گاواهن)	تیشهٔ خارکنی	بطری
سیدِ نان	خیکِ روغن	تیغ	بُقچه
سُرسره	داس	جاجیم	بوریا
سطل	دبهٔ روغن	جارو	بیل
سُفره	دِرَفش	جوال	بیلچهٔ بنّایی
سنگاب	دستاس	چارپابه (کُرسی)	پاتیلِ مسی
سنگِ پا	دستگیرهٔ آشپزخانه	چاقو	پارو
سوزنِ جوال‌دوز	دستهٔ گلنگ و بیل	چراغِ زنبوری	پالان
سوزنِ خیاطی	دستهٔ هاون	(چراغِ توری)	پُتک
سوزن (سنجاق)	دفتر	چراغ‌قوه	پتو
قفلی	دَلوِ آب	چراغِ موشی	پشه‌بند
سوهان	دَلوچه	چراغِ نفتی	تابِ بازی
سه‌پایهٔ دوغ‌زنی	دَم‌کَشِ دیگِ پُلو	(فانوس)	تابوت
سیخ	دَوَات	چرخِ چاه	تابهٔ نان‌پزی

سینی	قیچی پشم چینی	مَشکِ دوغ زنی	ز مرد
شانهٔ قالی بافی	قیچی خیاطی	ملاغه / ملاقه	سفال
شمشیر	قیچی قندشکن	ملافه / ملحفه	طلا
صندلی	قیف	منقل	عقیق
صندوق	کارد	میخ	فیروزه
صندوقچهٔ وسایل	کاسه	میز	مُرورید
چای	کاغذ	نخ تاب (پَره)	مس
طناب	کبریت	نردبان	موم
ظرفِ آبِ ماکیان	کتاب	نعل	نُقره
ظرفِ خمیر	کتری	نعلبکی	یاقوت
عصا	کفگیرِ آشپزخانه	ننو	
غربال	کلید	وسيله‌ای که رویش	آفت‌ها، بیماری‌ها
فتیله	کُلنگ	نان پهن	و واژه‌های وابسته
فلاخن	کندوی عسل	می‌کنند	آبله
(قلاب‌سنگ)	کوزه	وسيلهٔ چسباندن	آبله‌مرغان
قابلمه	کوزهٔ قلیان	نان به تنور	آب‌مرورید
قاشق	کوزهٔ مخصوصِ	وسيلهٔ سنگی خُرد	آسم (تنگی نفس)
قالی	روغن	کردنِ حُبوبات	آفتِ انگور
قَپان	کیسه	وسيلهٔ باد دادنِ	آفتِ برنج
قِرِقرهٔ نخ	کیسهٔ حمام	خَرمن	آفتِ سیاهی گندم
قَشو	گلیم	وسيلهٔ بیرون آوردنِ	اُریون / اوریون
قطارِ فِشنگ	گهواره	خار از بدن	استفراغ
قفسِ حملِ ماکیان	لحاف	هاوَنِ چوبی	اسهال
قُفل	لگنِ گِجِ بنایی	هاوَنِ سنگی	اسهالِ حیوانات
قلم	لُنگِ حمام	هاوَنِ فلزی	بلغم
قلمِ هیزم‌شکنی	لیوان	*****	بواسیر
قلیان	ماهی تابه	آهن	بیمار
قندان	مداد	تخته	بیماری قند
قندشکن	مَجْمعه	روی (فلز)	(دیابت)
قوری	مَشک	زردیان (کهربا)	تاوَل

برادرشوهر	کیست (غدهٔ زیرِ	سالک	تَب
برادرِ کوچک‌تر	پوست)	سُرُخک (سُرُخچه)	تَبخال
برادرِ ناتنی	گُل‌مژه	سردرد	تَبِ نوبه (مالاریا)
پدر	گلودرد	سرفه	تَب و لرز
پدربزرگ	گوش‌درد	سرگیجه	تراخُم
پدرزن	لک و پیس (برص)	سقطِ جنین	ترش کردنِ معده
پدرشوهر	مالیخولیا (سودای	سکته	تنقیه
پسر	مزاج)	سِل	جُدام (خوره)
پیر	ماه‌گرفتگی	سوختگی	جوش (دانهٔ چرکی)
پیرزن	مخملک	سُودا	چپ‌چشمی
پیرمرد	معده‌درد	سیاه‌زخم	(لوچی)
جاری	میخچه	سیاه‌سُرفه	حجامت
جَد	نفخِ شکم	شَل	حصبه
جنین	واریس (ورمِ رگِ	صرع (غشی)	خارش
جوان	پا)	طاعون	ختنه
خاله	وَبَا	غدهٔ زیرِ بغل و	خراش
خانواده	ورم (آماس)	کشالهٔ ران	خنزیر (غدهٔ زیرِ
خواهر	ورمِ بیضه	فلجی پا	گلو)
خواهرِ بزرگ‌تر	هذیان	فلجی دست	خون‌دماغ
خواهرزن	هیضه (فسادِ معده)	قاعدگیِ ماهانهٔ زنان	دل‌آشوب
خواهرشوهر	یبوست	قولنج	دل‌پیچه
خواهرِ کوچک‌تر	یرقان (زردی)	کَپکِ رویِ غذا	ذات‌الریه
خواهرِ ناتنی		کچلی	رعشه
داماد	<b>بستگان، آشنایان</b>	کَر	رُماتیسم (دردِ
دایه	<b>و پیشه‌وران</b>	کرم‌خوردگیِ دندان	مفاصل)
دایی	باجناق	کرمِ کدو	زخم
دختر	بچه	کور	زخمِ چرکین
دخترِ کوچک	برادر	کورک (دُمَل،	زکام (سرما-
دوست	برادرِ بزرگ‌تر	خنزیر)	خوردگی)
دوقلو	برادرزن	کَهِیر	زگیل

زائو	نوزاد	شیوه کش	انبار
زنِ بیوه	نوه	عطار	بازار
زن	همسایه	عمله	بالاخانه
زنِ برادر	همشهری	فالگیر	بام
زنِ پدر	هم محلی	قهوه چی	پرچین (چینه)
زنِ پسر	هم ولایتی	کارگر	پستو
زن دایی	هوو (زنِ دوم)	کشاورز	پُل
زن عمو	شوهر	کفشدوز	پله (پلکان)
شوهر	سِن	گاوچران	پنجره
شوهرِ خواهر	نام (اسم)	گیوه دوز	تنور
عروس	*****	مسگر	چارچوبِ دَر
عمو	آبیار (میراب)	مشک دوز	چاه
عمه	آشپز	مُقنی	حمام
فامیل	آن که با چارپا بار	نانوا	حوض
فرزند	می برد	نَجّار	حیاط
فرزندِ آخر	آهنگر	نعل بند	خاک
فرزندِ ارشد	باربر		خاکسترِ اُجاق
فرزندخوانده	بافنده	<b>معماری و اجزای</b>	خانه
قوم و خویش	بقال	<b>ساختمان</b>	خَرپشته
مادر	بیطار	آبادی	خشت
مادربزرگ	پارچه فروش	آبانبار	دالان
مادرزن	جادوگر	آجُر	دَر
مادرشوهر	چوپان	آخور	دَرِ ورودیِ خانه
ماما	دامدار	آستانهٔ در (درگاه)	دکان
مُجرد	دِرُوگر	آسیاب	دیوار
مرد	رَنگَرز	آشپزخانه	دیوارِ دورِ بام
ناپدری	ساربان	اَعْل	زغالدان
نامادری	سلمانی	اَهک	راه آب
نامزد	سیمسار	اُتاق	راهرو
نتیجه	شکارچی	اُجاق	رَف (طاقچه)

ستون	گورستان	تخت گیوه	عرقچین
سرداب (زیرزمین)	مستراح	تسبیح	عمامه
سقف اتاق	مرغدانی	جادگمه / جادگمه	قبا
سکو	مسجد	جلیقه	کت
سنگ	مشکدان	جوراب	کت مخمل زنانه
سوراخ دیوار	مظهر قنات	جیب	کفش
سوراخ سقف	منار	چادر	کفن
سیمان	مهتابی (ایوان)	چرم	کلاه دوره دار
شالوده (پی)	ناودان	چروک	کلاه زنانه
طاقچه		چوخا	کلاه نمدی
طوبله	<b>پوشیدنی‌ها،</b>	حلقه نامزدی	کمربند
غلتک پشت بام	<b>زیورها و</b>	خشتک شلوار	گل سینه
قلعه	<b>وابسته‌های آن‌ها</b>	دامن	گلوبند
قنات	آستین	دکمه	گوشواره
قهوه‌خانه	آویز بغل گوش	دوخت	گیوه
کاروان سرا	عروس	روبنده	لباس
کاهدان	اشرفی (سکه طلا)	رویة گیوه	لچک
کاهگل	النگو	زنجیر طلا	لیفه شلوار
کپیر	انگشتر	زیرپوش	مقنعه، چارقد
کف اتاق	بخیه دوخت	ژاکت	مهره
کلون در	بند شلوار (بند تنبان)	سرمه	میل پا
کُنج		سوزن نگین دار	نخ دوخت
کوچه	پاچه شلوار	بینی	نعلین
کومه (کلبه)	پارچه	سینه‌بند	وصله
گاراژ	پالتو	شال	یقه
گاوپناه	پالتوی نمدی	شانه	
گج	پرز	شورت	<b>گیاهان و</b>
گل میخ دیوار	پود	شورت زنانه	<b>خوراکی‌ها</b>
گنبد	پیراهن	شلوار	آلبالو
گور	پیژامه (تنبان)	عبا	آلو

زنجبیل	بومادران	کاج	امرود
زنیان	بهمن پیچ	گَنار (سدر)	انار
زیره	پر سیاوشان	گردو	انجیر
سپستان	پونه	گلابی	انگور
سنبل الطیب	پیاز	گوجه فرنگی	بادام تلخ
سَنّا	تاجریزی	گیلاس	بادام شیرین
سیاه دانه	تخم شربتی	لیموترش	بکریایی
شاه تره	ترنجبین / ترنگبین	لیموشیرین	بَنه و صمغ آن
شیدر	تُرْب	نارنج	به
شکر تیغال	تره	نارنگی	بید
شنبلیله	تنباکو	نخل	پر تقال
شوید	جاشیر / گاوشیر	هلو	پسته
شیرین بیان	جعفری	*****	پنبه
صمغ بادام کوهی	جُو	آویشن	توت
عدس	چای	ارزن	چغندر
عناّب	چَرخه	اسپند	چنار
غوره	حنا	اسطوخودوس	خریزه
فرنجمشک	خاکشیر	اسفناج	خرما
فولوس / فُلوس	ختمی	اسفَرزه	خرمای نیم رس
قارچ	خُرْفه	اِفدرا	خیار
قُدومه	خشخاش	اَنجِبَار	رطب
کاسنی	دارچین	اَنجَدان	زالزالک
کاهو	دانه بادام کوهی	اَنزروت و صمغ آن	زردآلو
کتیرا	درخت انگور	بابونه	زیتون
کدو	دِرْمَنه تُرکی	بارهنگ	سرو
کَرچک	راز یانه	باقلا	سیب
کُنجد	روناس	بالنگو	سیب زمینی
گاوزبان	ریحان	بذر کتان	شفتالو
گشنیز	زردچوبه	برنج	شلغم
گندم	زرشک	بلوط	فندق

لوییا	شکر	خوشه	جوجه تیغی
ماش	شوربا	دانه	چارپا
مَرزَنج_وش /	شیر	درخت	حیوان
مَرزَنگوش	قند	زغال	خارپشت
مورد	کیاب	ریشه	خرچنگ
میخک	کره	ساقه	خرس
نخود	کشک	سبوس	خرگوش
نعنا	کُنْدُر	شاخه	روباه
هليله	گوشت	شکوفه	سگ
هندوانه	لور	غنچه	سمور
هندوانهٔ ابوجهل	ماست	گل	سوسمار
هویج	نان	میوه	شتر
یونجه	نانِ کلفت	هسته	شغال
*****	نبات	هیزم	شکار
آبگوشت	نمک	هیزمِ نیمسوز	شیر
آرد	صبحانه		قاطر
آش	غذای پیش از ناهار	<b>جـانوران و</b>	قوچ
آغوز	ناهار	<b>موجودات خیالی</b>	قورباغه
پلو	عصرانه	آهو	کَره
پنیر	شام	اسب	کفتار
تخمِ مرغ	افطاری	افعی	گاو
ترشی	سحری	الاغ	گراز
ترید	هَلِه_هولِه	بره	گُربه
ته‌دیگِ برنج	*****	بُز	گرگ
خورش	برگ	بزغاله	گلّه
دارو	بوته	بزکوهی	گوساله
دوغ	ترکه	بُز_مَجّه	گوسفند
روغن	جوانه	پلنگ	لاک‌پشت
سبزی	چوب	توله	مادیان
شربت	خار	جانور	مار

شُترمَلَخ	تخمِ پرنده	جوجه	مارمولک
شته	چینه‌دان	چکاوک	ماهی
صدف	سنگدان	خروس	موشِ خانگی
عقرب	کُرچ	خروسِ آخته	موشِ صحرائی
عنکبوت	لانه	خفاش	میش
کرمِ خاکی	منقار	دارکوب	میگو
کرمِ شب‌تاب	*****	دلیچه	نهنگ
کرمِ نوروزی	آبدزدک	زنبورِ خوار	یابو
کفشدوزک	آخوندک	سار	*****
کک	انگلِ بدنِ بُز	سیزه‌قبا	پشم
مگس	بیدِ لباس	شانه به سر	پوست
ملخ	پروانه	شاهین	پوزه
مورچه	پشه	عقاب	چموش
موریانه	جیرجیرک	غاز	چَنگ (پنجه)
نوزادِ ملخ	حلزون	غازقلنگ (کَلنگ،	دُم
هزارپا	خرمگس	دُرنا)	دُنْبه
شاخک	رُطیل	قمری	سُم
نیش	زالو	قناری	شاخ
*****	زنبورِ زرد	کبک	کُرک
اژدها	زنبورِ عسل	کبوتر	مو
پری	زنبورِ قرمز	کلاغ	نشخوار
جن	زَنجره	کلاغِ زاغی	هار
دیو	ساسِ درختی	گنجشک	یال
شیطان	سرگین‌غلتان	لاشخور	*****
غول	(سرگین‌گردان)	لک‌لک	اردک
*****	سنجاقک	مرغ	بلبل
صدایِ اُردک	سوسکِ توالت	*****	پرستو
صدایِ اسب	سوسکِ سیاه	بال	پرنده
صدایِ الاغ	شب‌پره	پر	تیهو
صدایِ بُز	شپش	تاجِ خروس	جُغد

صدای جوجه	خورشید	منطقهٔ شنی	مهتاب
صدای خروس	دامنهٔ کوه	*****	نم‌نم باران
صدای روباه	دره	آب	هوا
صدای سگ	دریا	آتش	هوای آفتابی
صدای شتر	دریاچه	آسمان	هوای ابری
صدای کبک	دشت	آفتاب	یخ
صدای کلاغ	دیوارهٔ کوه	ابر	
صدای گاو	رودخانه	باد	<b>واحد‌های</b>
صدای گربه	ریگ	باران	<b>اندازه‌گیری</b>
صدای گنجشک	زمین	برف	صفر
صدای گوسفند	زمین بایر	برق (رعد و برق)	یک
صدای مرغ	زمین زراعی	تگرگ	دو
	زمین گود و پست	جرقه	سه
<b>عناصر و موقعیت‌های</b>	زمین ناهموار	حبهٔ آتش (اخگر)	چهار
<b>جغرافیایی و پدیده‌های</b>	ستاره	دود	پنج
<b>طبیعی</b>	سنگ	رعد	شش
آبرفت عریض	شکاف	رگبار	هفت
برکهٔ طبیعی	شن	زلزله	هشت
بیابان	شیبِ رو به مشرق	صاعقه	نه
پرتگاه	شیبِ رو به مغرب	سایه	ده
پوزهٔ کوه	غار	سرما	یازده
پیچ جاده	قلهٔ کوه	سیل	دوازده
تپه	کرتِ جالیز	شنم	سیزده
تخته‌سنگ	کلوخ	شعله	چهارده
تنگ	کوره‌راهِ کوهستانی	طوفان	پانزده
جاده	کوه	قوس و قزح	شانزده
جالیز	گل	گرداب	هفده
جوی آب	گودال	گردباد	هجده
چشمه	ماسه	گرما	نوزده
خاک	ماه	مه	بیست

خرمن	صبح	نیم	بیست و یک
دسته (گروه)	طلوع خورشید	یک‌دهم	بیست و چهار
ذره	ظهر	یک‌صدم	بیست و هفت
قدم (گام)	عصر	یک‌هزارم	سی
قطره	غروب	*****	چهل
کلاف	فردا	آن‌گاه	پنجاه
کیل (پیمانانه)	فردا شب	امروز	شصت
گلوله نخ	فصل	امسال	هفتاد
محتوای یک مشت	قرن	امشب	هشتاد
واحد (اندازه) اتاق	گرگ و میش	بعد از ظهر	نود
واحد باغ	گهگاه	پارسال	صد
واحد شمارش	موقع اذان	پریروز	صد و یک
انسان	نصف شب	پریشب	صد و چهار
واحد شمارش دام	هفته	پس‌پریروز	صد و هفت
واحد شمارش گیاه	همیشه	پس‌پریشب	دویست
واحد زمین	هیچ‌وقت	پس‌فردا	سیصد
کشاورزی	یک لحظه	پیش از ظهر	چهارصد
وجب	یک ماه	چله	پانصد
یک تار مو	یک سال	حالا	ششصد
یک دسته غله	شنبه	دو سال پیش	هفتصد
چند دسته غله	یکشنبه	دیروز	هشتصد
*****	پنجشنبه	دیشب	نهصد
مثقال	جمعه	روز	هزار
من	بهار	سال	هزار و یک
نیم من	تابستان	سال آینده	هزار و چهار
یک‌چهارم من	پاییز	سحر	هزار و هفت
نصف چارک	زمستان	سر شب	میلیون
یک‌چهارم چارک	*****	سه سال پیش	میلیارد
یک‌هشتم چارک	بار (دفعه)	شب	ربع
یک‌شانزدهم چارک	تخم (بذر)	شب چهاردهم	ثلث

امانت	چیز	<b>ضمیرها</b>	یک سی و دوم
امید	دوباره	من	چارک
انتظار	دیگر	تو	یک من
انکار	کجا	او	یک من و نیم
بازی	کدام	ما	دو من و نیم
باور	کو؟	شما	یک خروار
باهوش	هر	ایشان (آن‌ها)	
بداخلاق	هرچه	این	<b>مزه‌ها و رنگ‌ها</b>
بدهکار	هرجا	این‌ها	ترش
بوسه	هرکس	آن	تلخ
بهبانه	همه	آن‌ها	شور
بی تاب	همان	خودم	شیرین
بیدار	همین	خودت	گس
بی غیرت	هنوز	خودش	ملس
پررو	هیچ	خودمان	طعم (مزه)
پیروز	هیچ کس	خودتان	*****
تأیید		خودشان	آبی
تاوان	<b>خصلت‌های</b>	*****	بنفش
تجربه	<b>انسانی و واژه‌های</b>	این‌جا	خاکستری
ترس	<b>وابسته</b>	آن‌جا	زرد
ترسو	آبرو	جا به جا	سبز
تشنه	آرزو	چرا	سرمه‌ای
تنبل	آشتی	چقدر	سفید
تندمزاج	آشفته	چگونه	سیاه
تنها	آواز	چنان	صورتی
توان	احمق	چنین	قرمز
ثروت	اخمو	چند	کرم
جادو	ازدواج	چه	نارنجی
جرئت	استعداد	چه کسی	
جنگ	التماس	چه وقت	

آخر	فکور	رنج	چشم‌غره
اول	قول	زایمان	حسادت
آزاد	قههر	زرنگ	حوصله
اسیر	کثیف	زشت	خائن
آسان	کینه	زور	خرف
سخت	گرسنه	زیبا	خسته
آهسته	گریه	سخن	خسیس
تند	لج	سرخورده	خشم
ابتدا	لجوج	سواد	خنده
انتها	مأیوس	سوگند	خواب
ارزان	متعجب	شادی	خوشحال
گران	محبت	شجاع	خوش‌رو
اهلی	مستمند	شک	خونسرد
وحشی	مظلوم	شکست	خیانت
باریک	مهربان	صادق	خیره
پهن	نادان	صبر	دانا
تازه	ناراحت	طلاق	دانش
مانده	نظر‌تنگ	طلبکار	درد
زنده	نفرین	ظالم	درمانده
مرده	نوازش	عاشق	دروغ
خرید	وامانده	عاقل	دشمن
فروش	ویار	عجله	دعا
خلوت	همراه	عشق	دعوا
شلوغ	هیجان	غصه	دل‌تنگ
خنک	یاد	غم	دل‌داری
داغ	یاری	غیرت	دلسوز
راست		فحش	دوست
دروغ	<b>واژه‌های متضاد</b>	فرومايه	دیوانه
ریز	آباد	فضول	رَحْم
درشت	خراب	فقر	رقص

فراوان	پر	چاق	رو
کمیاب	خالی	لاغر	زیر
کامل	پوشیده	دوخته	وارو (وارونه)
ناقص	لُخت	پاره	رویه
کُلُفت	نو	حرام	پایه
نازک	کهنه	حلال	زبر
برون (بیرون)	جدید	حمله	صاف
درون (داخل)	قدیم	دفاع	زیاد
نر	پیدا	سبک	کم
ماده	پنهان	سنگین	پخته
جدا	تاریک	عمیق	خام
متصل	روشن	کم عمق	کال
ابداً	خاموش	بلند	رسیده
حتماً	نور	کوتاه	بالا
هست	ظلمت	دراز	پایین
نیست	خیس	دور	براق
	خشک	نزدیک	مات
<b>فعل‌های لازم و متعدی</b>	چرب	زود	برجسته
	تیز	دیر	گود
آمدم	کُند	گرم	بزرگ
آمدی	تَنگ	سرد	کوچک
آمد	گُشاد	جوش	راست
آمدیم	محکم	ولرم	چپ
آمدید	سُست	بهشت	کج
آمدند	سفت	جهنم	روان
می‌آمدم	شُل	زهر	راکد
می‌آمدی	سود	شهد	جفت
می‌آمد	زیان	بیابان	تاق / تاک
می‌آمدیم	طاهر	جنگل	جزء
می‌آمدید	نجس	پوک	کل

می آمدند	بیایند	خواییده باشد	می رفتند
آمده ام	بیا / نیا	خواییده باشیم	رفته ام
آمده ای	بیایید / نیایید	خواییده باشید	رفته ای
آمده است	*****	خواییده باشند	رفته است
آمده ایم	خواییدم	می خوابم	رفته ایم
آمده اید	خواییدی	می خوابی	رفته اید
آمده اند	خوایید	می خوابد	رفته اند
آمده بودم	خواییدم	می خوابیم	رفته بودم
آمده بودی	خواییدی	می خوابید	رفته بودی
آمده بود	خواییدند	می خوابند	رفته بود
آمده بودیم	می خوابیدم	بخوابم	رفته بودیم
آمده بودید	می خوابیدی	بخوابی	رفته بودید
آمده بودند	می خوابید	بخوابد	رفته بودند
آمده باشم	می خوابیدیم	بخوابیم	رفته باشم
آمده باشی	می خوابیدید	بخوابید	رفته باشی
آمده باشد	می خوابیدند	بخوابند	رفته باشد
آمده باشیم	خواییده ام	بخواب / نخواب	رفته باشیم
آمده باشید	خواییده ای	بخوابید / نخوابید	رفته باشید
آمده باشند	خواییده است	*****	رفته باشند
می آیم	خواییده ایم	رفتم	می روم
می آیی	خواییده اید	رفتی	می روی
می آید	خواییده اند	رفت	می رود
می آییم	خواییده بودم	رفتیم	می رویم
می آیدید	خواییده بودی	رفتید	می روید
می آیند	خواییده بود	رفتند	می روند
بیایم	خواییده بودیم	می رفتم	بروم
بیایی	خواییده بودید	می رفتی	بروی
بیاید	خواییده بودند	می رفت	برود
بیاایم	خواییده باشم	می رفتیم	برویم
بیااید	خواییده باشی	می رفتید	بروید

بروند	نشسته باشد	می ایستادند	بایستند
برو/ نرو	نشسته باشیم	ایستاده‌ام	بایست/ نایست
بروید/ نروید	نشسته باشید	ایستاده‌ای	بایستید/ نایستید
نشستم	نشسته باشند	ایستاده است	بایستید/ نایستید
نشستی	می نشینم	ایستاده‌ایم	بایستید/ نایستید
نشست	می نشینی	ایستاده‌اید	بایستید/ نایستید
نشستیم	می نشیند	ایستاده‌اند	بایستید/ نایستید
نشستید	می نشینیم	ایستاده بودم	بایستید/ نایستید
نشستند	می نشینید	ایستاده بودی	بایستید/ نایستید
می‌نشستم	می نشینند	ایستاده بود	بایستید/ نایستید
می‌نشستی	بنشینم	ایستاده بودیم	بایستید/ نایستید
می‌نشست	بنشینی	ایستاده بودید	بایستید/ نایستید
می‌نشستیم	بنشیند	ایستاده بودند	بایستید/ نایستید
می‌نشستید	بنشینیم	ایستاده باشم	بایستید/ نایستید
می‌نشستند	بنشینید	ایستاده باشی	بایستید/ نایستید
نشسته‌ام	بنشینند	ایستاده باشد	بایستید/ نایستید
نشسته‌ای	بنشین/ نشین	ایستاده باشیم	بایستید/ نایستید
نشسته است	بنشینید/ نشینید	ایستاده باشید	بایستید/ نایستید
نشسته‌ایم	بنشینند/ نشینند	ایستاده باشند	بایستید/ نایستید
نشسته‌اید	ایستادم	می ایستم	بایستید/ نایستید
نشسته‌اند	ایستادی	می ایستی	بایستید/ نایستید
نشسته بودم	ایستاد	می ایستد	بایستید/ نایستید
نشسته بودی	ایستادیم	می ایستیم	بایستید/ نایستید
نشسته بود	ایستادید	می ایستید	بایستید/ نایستید
نشسته بودیم	ایستادند	می ایستند	بایستید/ نایستید
نشسته بودید	می ایستادم	بایستم	بایستید/ نایستید
نشسته بودند	می ایستادی	بایستی	بایستید/ نایستید
نشسته باشم	می ایستاد	بایستد	بایستید/ نایستید
نشسته باشی	می ایستادیم	بایستیم	بایستید/ نایستید
	می ایستادید	بایستید	بایستید/ نایستید

دیده بود	بخورد	می خورد	انداخته باشد
دیده بودیم	بخوریم	می خوردیم	انداخته باشیم
دیده بودید	بخورید	می خوردید	انداخته باشید
دیده بودند	بخورند	می خوردند	انداخته باشند
دیده باشم	بخور / نخور	خورده‌ام	می‌اندازم
دیده باشی	بخورید / نخورید	خورده‌ای	می‌اندازی
دیده باشد	خورده می‌شود	خورده است	می‌اندازد
دیده باشیم	خورده شد	خورده‌ایم	می‌اندازیم
دیده باشید	خورده شده است	خورده‌اید	می‌اندازید
دیده باشند	*****	خورده‌اند	می‌اندازند
می‌بینم	دیدم	خورده بودم	بیندازم
می‌بینی	دیدی	خورده بودی	بیندازی
می‌بیند	دید	خورده بود	بیندازد
می‌بینیم	دیدیم	خورده بودیم	بیندازیم
می‌بینید	دیدید	خورده بودید	بیندازید
می‌بینند	دیدند	خورده بودند	بیندازند
بینم	می‌دیدم	خورده باشم	بینداز / نینداز
بینی	می‌دیدی	خورده باشی	بیندازید / نیندازید
بیند	می‌دید	خورده باشد	انداخته می‌شود
بینیم	می‌دیدیم	خورده باشیم	انداخته شد
بینید	می‌دیدید	خورده باشید	انداخته شده است
بینند	می‌دیدند	خورده باشند	*****
بین / نبین	دیده‌ام	می‌خورم	خوردم
بینید / نبینید	دیده‌ای	می‌خوری	خوردی
دیده می‌شود	دیده است	می‌خورد	خورد
دیده شد	دیده‌ایم	می‌خوریم	خوردیم
دیده شده است	دیده‌اید	می‌خورید	خوردید
*****	دیده‌اند	می‌خورند	خوردند
گرفتم	دیده بودم	بخورم	می‌خوردم
گرفتی	دیده بودی	بخوری	می‌خوردی

گفته می شود	گفته است	می گیرد	گرفت
گفته شد	گفته ایم	می گیریم	گرفتیم
گفته شده است	گفته اید	می گیرید	گرفتید
	گفته اند	می گیرند	گرفتند
<b>مصدرها</b>	گفته بودم	بگیرم	می گرفتم
<b>آمدن</b>	گفته بودی	بگیری	می گرفتگی
می آید	گفته بود	بگیرد	می گرفت
آمد	گفته بودیم	بگیریم	می گرفتیم
بیا	گفته بودید	بگیرید	می گرفتید
<b>آموختن (= یاد</b>	گفته بودند	بگیرند	می گرفتند
دادن)	گفته باشم	بگیر / نگیر	گرفته ام
می آموزد	گفته باشی	بگیری / نگیری	گرفته ای
آموخت	گفته باشد	گرفته می شود	گرفته است
بیاموز	گفته باشیم	گرفته شد	گرفته ایم
<b>آوردن</b>	گفته باشید	گرفته شده است	گرفته اید
می آورد	گفته باشند	*****	گرفته اند
آورد	می گویم	گفتم	گرفته بودم
بیاور	می گویی	گفتی	گرفته بودی
<b>آویختن</b>	می گوید	گفت	گرفته بود
می آویزد	می گوئیم	گفتیم	گرفته بودیم
آویخت	می گوئید	گفتید	گرفته بودید
بیاویز	می گویند	گفتند	گرفته بودند
<b>افتادن</b>	بگویم	می گفتم	گرفته باشم
می افتد	بگویی	می گفتی	گرفته باشی
افتاد	بگوید	می گفت	گرفته باشد
بیفت	بگوئیم	می گفتیم	گرفته باشیم
<b>افروختن</b>	بگوئید	می گفتید	گرفته باشید
می افروزد	بگویند	می گفتند	گرفته باشند
افروخت	بگو / نگو	گفته ام	می گیرم
	بگوئید / نگوئید	گفته ای	می گیری

بیفروز	بردن	می یزد	پیچاندن
انداختن	می بُرد	پُخت	می پیچاند
می اندازد	بُرد	بِپَز	پیچاند
انداخت	بِبر	پَراندن	بپیچان
بینداز	برگشتن	می پَراند	پیچیدن
اندوختن	برمی گردد	پَراند	می پیچد
می اندوزد	برگشت	بِپَران	پیچید
اندوخت	برگرد	پَریدن	بپیچ
بیندوز	بُریدن	می پرد	تاباندن
ایستادن	می بُرد	پَرد	می تاباند
می ایستد	بُرید	بِپَر	تاباند
ایستاد	بِبر	پژمردن	بتابان
بایست	بستن	پژمرده می شود	تابیدن
بافتن	می بندد	پژمرد	می تابد
می بافت	بست	پوساندن	تابید
بافت	ببند	می پوساند	ترساندن
بباف	بودن	پوساند	می ترساند
بخشیدن	می باشد (هست)	بپوسان	ترساند
می بخشد	بود	پوسیدن	بترسان
بخشید	باش	می پوسد	ترسیدن
ببخش	بوسیدن	پوسید	می ترسد
برخواستن	می بوسد	پوشاندن	ترسید
برمی خیزد	بوسید	می پوشاند	بترس
برخواست	ببوس	پوشاند	ترکاندن
برخیز	بوییدن	بپوشان	می ترکاند
برداشتن	می بوید	پوشیدن	ترکاند
برمی دارد	ببوید	می پوشد	بترکان
برداشت	ببوی	پوشید	ترکیدن
بردار	پُختن	بپوش	می ترکد

بخند	می چلانند	جوید	ترکید
<b>خواباندن</b>	چلانند	بجو	بترک
می خواباند	بچلان	<b>چرانند</b>	<b>تکانند</b>
خواباند	<b>چیدند</b>	می چرانند	می تکاند
بخوابان	می چینند	چرانند	تکانند
<b>خوابیدند</b>	چیدند	بچران	بتکان
می خوابید	بچینند	<b>چریدند</b>	<b>تکیدند</b>
خوابیدند	<b>خارانند</b>	می چردند	می تکدند
بخواب	می خارانند	چریدند	تکیدند
<b>خوانند</b>	خارانند	<b>چسبانند</b>	<b>توانستند</b>
می خوانند	بخارانند	می چسبانند	می تواند
خوانند	<b>خاریدند</b>	چسبانند	توانستند
بخوان	می خاریدند	بچسبانند	<b>جنبانند</b>
<b>خوردند</b>	خاریدند	<b>چسبیدند</b>	می جنبانند
می خوردند	<b>خراشیدند</b>	می چسبیدند	جنبانند
خوردند	می خراشیدند	چسبیدند	بجنبانند
بخوردند	خراشیدند	بچسبیدند	<b>جنبیدند</b>
<b>خیسانند</b>	بخراشیدند	<b>چشیدند</b>	می جنبیدند
می خیسانند	<b>خریدند</b>	می چشیدند	جنبیدند
خیسانند	می خریدند	چشیدند	بجنبیدند
بخيسانند	خریدند	بچشیدند	<b>جوشانند</b>
<b>خیسیدند</b>	بخردند	<b>چکانند</b>	می جوشانند
می خیسیدند	<b>خندانند</b>	می چکانند	جوشانند
خیسیدند	می خندانند	چکانند	بجوشانند
<b>دادند</b>	خندانند	بچکانند	<b>جوشیدند</b>
می دادند	بخندانند	<b>چکیدند</b>	می جوشیدند
دادند	<b>خندیدند</b>	می چکیدند	جوشیدند
بدهند	می خندیدند	چکیدند	<b>جویدند</b>
<b>داشتند</b>	خندیدند	<b>چلانند</b>	می جودند

می شوید	<b>زدن</b>	بدُو	دارد
شست	می زند	<b>دیدن</b>	داشت
بشوی	زد	می بیند	<b>دانستن</b>
<b>شکافتن</b>	بزن	دید	می داند
می شکافد	<b>ساختن</b>	بین	دانست
شکافت	می سازد	<b>راندن</b>	بدان
بشکاف	ساخت	می راند	<b>دریدن</b>
<b>شکستن</b>	بساز	راند	می درد
می شکند	<b>ساییدن</b>	بران	درید
شکست	می ساید	<b>رساندن</b>	بدر
بشکن	سایید	می رساند	<b>دزدیدن</b>
<b>شلیدن</b>	بسای (بساب)	رساند	می دزدد
می شلد	<b>سپردن</b>	برسان	دزدید
شلید	می سپارد	<b>رسیدن</b>	بِذزد
بشل	سپرد	می رسد	<b>دواندن</b>
<b>شمردن</b>	بسپُر	رسید	می دواند
می شمرد	<b>سوختن</b>	پرس	دواند
شمرد	می سوزد	<b>رفتن</b>	بدوان
بشمر	سوخت	می رود	<b>دوختن</b>
<b>شناختن</b>	بسوز	رفت	می دوزد
می شناسد	<b>سوزاندن</b>	برو	دوخت
شناخت	می سوزاند	<b>روبیدن (روفتن)</b>	بدوز
بشناس	سوزاند	می روبد	<b>دوشیدن</b>
<b>شنیدن</b>	بسوزان	روفت	می دوشد
می شنود	<b>شدن</b>	بروب	دوشید
شنید	می شود	<b>ریختن</b>	بدوش
بشَنو	شد	می ریزد	<b>دویدن</b>
<b>فرستادن</b>	بشو	ریخت	می دود
می فرستد	<b>شستن</b>	بریز	دوید

ماند	گزیدن	بکش	فرستاد
بمان	می‌گزد	کشیدن	بفرست
مُردن	گزید	می‌کشد	فروختن
می‌میرد	بگز	کشید	می‌فروشد
مُرد	گشتن	بکش	فروخت
بمیر	می‌گردد	کندن	بفروش
مکیدن	گشت	می‌کند	فهماندن
می‌مکد	بگرد	کند	می‌فهماند
مکید	گشودن	بکن	فهماند
بمک	می‌گشاید	کوبیدن	بفهمان
نالیدن	گشود	می‌کوبد	فهمیدن
می‌نالد	بگشا	کوبید	می‌فهمد
نالید	گفتن	بکوب	فهمید
بنال	می‌گوید	گذاشتن	بفهم
نشاندن	گفت	می‌گذارد	کاشتن
می‌نشاند	بگو	گذاشت	می‌کارد
نشاند	گندیدن	بگذار	کاشت
بنشان	می‌گندد	گرفتن	بکار
نشستن	گندید	می‌گیرد	کاویدن
می‌نشیند	لرزیدن	گرفت	می‌کاود
نشست	می‌لرزد	بگیر	کاوید
بنشین	لرزید	گریختن	بکاو
نوشیدن	بلرز	می‌گریزد	کردن
می‌نوشد	مالیدن	گریخت	می‌کند
نوشید	می‌مالد	بگریز	کرد
بنوش	مالید	گریستن	بکن
یافتن	بمال	می‌گرید	گشتن
می‌یابد	ماندن	گریست	می‌گُشد
یافت	می‌ماند	گریه کن	گُشت

	بیاب	مصدرهای مرکب
فرار کردن	جدا کردن	آب دادن
فرو بردن (غذا)	جستجو کردن	آبیاری کردن
فشار دادن	حفر کردن	آتش زدن
قرض کردن	خالی کردن	آتش گرفتن
قهر کردن	خراب کردن	آشتی کردن
کتک خوردن	خرد کردن	اجیر کردن
گاز گرفتن	خفه کردن	از دست دادن
گردش کردن	خواب دیدن	استفراغ کردن
گرسنه شدن	خوار شدن	اصلاح کردن
گرفتار شدن	خیس خوردن	باز شدن
گم کردن	دِرُو کردن	باز کردن
گول زدن	در هم کردن	باور کردن
لج کردن	دق کردن	به دست آوردن
له شدن	دور شدن	برشته کردن
معطل شدن	رد شدن (عبور کردن)	بسته شدن
منتظر شدن	رم کردن	بلند کردن
نزدیک شدن	رنج کشیدن	بیمار شدن
نعره زدن	رو به رو شدن	پاره کردن
نگاه کردن	روزه گرفتن	پُر کردن
نگران شدن	روشن کردن	پرواز کردن
نگه داشتن	زکام شدن	پیاده شدن
نماز خواندن	سُر خوردن	پیدا کردن
وجین کردن	سَر رفتن (غذا)	پیروز شدن
وراجی کردن	سوار شدن	پيله کردن
ورم کردن	سیر شدن	تباه شدن
وزن کردن	شکست خوردن	تشنه شدن
وصله زدن	شنا کردن	تقسیم کردن
وضو گرفتن	صبر کردن	تکان خوردن
هار شدن	صحبت کردن	تلافی کردن
هل دادن	طلوع کردن	جا خوردن
یاد دادن	غارت کردن	
یاغی شدن	غصه خوردن	



## جمله‌ها

۱. این چیست؟
۲. این خانه است.
۳. این مرد کیست؟
۴. علی کجاست؟
۵. چراغ کنار دیوار است.
۶. گوسفند در آغل است.
۷. این اسب سفید است.
۸. آن مردان و زنان خوب هستند.
۹. انگور سیاه شیرین است.
۱۰. غوره فراوان نیست.
۱۱. اینجا هوا همیشه آفتابی است.
۱۲. فردا شب در خانه هستیم.
۱۳. چه روز خوبی!
۱۴. این گلابی چه خوشمزه است!
۱۵. چه چیزهای قشنگی اینجا است!
۱۶. خانه من به بزرگی خانه او نیست.
۱۷. این مرد از آن مرد جوان تر است.
۱۸. آن باغ محصولات بهتری دارد.
۱۹. تو از همه پیرتری.
۲۰. اکبر از سیاوش بزرگ تر است.
۲۱. امشب حالش کمی بهتر است.
۲۲. تابستان گرم‌ترین فصل سال است.
۲۳. دو برادر و خواهر کوچک دارم.
۲۴. برادرم به مدرسه نمی‌رود.
۲۵. همه این گوسفندان و بزها مال من است.
۲۶. این صندوق‌های چوبی مال آنهاست.

۲۷. عبدالله فردا صبح می‌رود.
۲۸. من خودم او را در مزرعه دیدم.
۲۹. حسن علی را در باغ دید.
۳۰. سیب‌ها را از درخت چیدند.
۳۱. دیروز با خانواده به جنگل رفتیم.
۳۲. شما در تابستان میوه بیشتر می‌خرید یا در زمستان؟
۳۳. این پیراهن قشنگ را از کجا خریدی؟
۳۴. چرا امروز به مدرسه نرفتی؟
۳۵. چطور او را نمی‌شناسی!؟
۳۶. پسرت کی از مدرسه به خانه می‌آید؟
۳۷. چند روز در هفته کار می‌کنی؟
۳۸. کدام خانه را خودش ساخت؟
۳۹. چه کسی مرا صدا کرد؟
۴۰. مگر او را نمی‌شناسید؟
۴۱. چقدر پول با خودت آورده‌ای؟
۴۲. همه از رفتار او ناراضی هستند.
۴۳. دیروز یک کیلو برنج خریدم.
۴۴. اگر من این کار را کرده باشم، حق داری هر چه دلت می‌خواهد بگویی.
۴۵. امروز سوم خرداد است.
۴۶. جمعه هفتمین روز هفته است.
۴۷. بچه‌ای که گریه می‌کند، گرسنه است.
۴۸. هرکه مرا دید، به من سلام کرد.
۴۹. شما که این را می‌دانید، چرا عمل نمی‌کنید؟
۵۰. می‌گویند که روزی ده ساعت کار می‌کند.
۵۱. احمد هم عاشق بود، هم شاعر.
۵۲. من نه ترکی می‌دانم، نه کردی.
۵۳. امشب فقط آش بخور.

۵۴. یک لیوان آب به من بده.
۵۵. در را نبند.
۵۶. هر جا می‌رفتم ، برادر احمد را با خود می‌بردم.
۵۷. از دو سال پیش تا به حال، او را ندیده‌ام.
۵۸. تا به امروز ده بار به مشهد رفته‌ام.
۵۹. از گرما بی‌هوش شده بودم.
۶۰. تقریباً نصف غذا را خورده بودم.
۶۱. تازه خوابیده بودم که مرا صدا کردی.
۶۲. شما نمی‌توانید این کار را بکنید.
۶۳. امیدوارم بتوانم برایش کاری بکنم.
۶۴. شاید این کتاب را داشته باشم.
۶۵. داشتم خریزه می‌بریدم که انگشتم را هم بریدم.
۶۶. وقتی که سیل آمد، آن‌ها داشتند چه کار می‌کردند؟
۶۷. دارم لباس‌هایم را می‌پوشم.
۶۸. من از آدم‌های دورو و دروغ‌گو اصلاً خوشم نمی‌آید.
۶۹. یادتان هست سال پیش به من چه گفتید؟
۷۰. چند روز است که زانویم خیلی درد می‌کند.
۷۱. مردی که آنجا نشسته، دوست من است.
۷۲. بالاخره چند گردو بالای درخت مانده است؟
۷۳. باید به حرف بزرگ‌ترها گوش کرد.
۷۴. به تو گفتم که نباید به آنجا بروی.
۷۵. در تابستان نمی‌شود لباس گرم پوشید.
۷۶. اگر الآن برویم، حتماً به او می‌رسیم.
۷۷. اگر الآن می‌رفتیم، حتماً به او می‌رسیدیم.
۷۸. اگر زود رفته بودیم، حتماً به او رسیده بودیم.
۷۹. مگر دیشب نخوایده‌ای که حالا چرت می‌زنی؟
۸۰. شما دوستان زیادی دارید، مگر نه؟

۸۱. دلم می‌خواهد که تو اینجا بمانی.
۸۲. شنیده‌ام که تو را از خانه بیرون کرده‌اند.
۸۳. خیال می‌کنی که از تو می‌ترسم؟
۸۴. حیف از این پیراهن که پاره شد.
۸۵. همین که مرا دید، پنهان شد.
۸۶. ای کاش از همان اول حقیقت را به او گفته بودم.
۸۷. کفش‌هایت را هر چه زودتر بپوش، تا برویم و او را پیدا کنیم.
۸۸. از بس غذا خورده است، دیگر نمی‌تواند از جایش حرکت کند.
۸۹. این کارها را می‌کنی که از خانه‌ات بروم.
۹۰. انگار پدرش را گُشته‌ام که سرم داد می‌کشد.
۹۱. هنگامی که می‌خواستیم از پله‌ها پایین بیایم، پایم گیر کرد و زمین خوردم.
۹۲. یادت هست وقتی بچه بودی از درخت بالا می‌رفتی و لانهٔ پرندگان را خراب می‌کردی؟
۹۳. اگر فقط یک بار به ده آنها رفته باشید، مهمان‌نوازی مردم آنجا را هرگز فراموش نخواهید کرد.
۹۴. بچه‌ها کنار حوض نشسته بودند و داشتند آب به سر و روی هم می‌پاشیدند.
۹۵. تو چون تند راه می‌روی، زود خسته می‌شوی.
۹۶. درآمد پدرم ۵۲۷۴۳۶ تومان در ماه است.
۹۷. همین امشب باید خودم را به شهر برسانم، برای این که برادرم را ببینم.
۹۸. اگر به جای آن همه تخمهٔ بو داده مقداری آش خورده بودی، الآن حالت بهتر شده بود.
۹۹. خدا بیامرزد آدم باانصافی بود و هیچ وقت دلش راضی نمی‌شد که حق کسی را بخورد.
۱۰۰. هر کاری دلت می‌خواهد بکن، اما بدان که این کارها آخر و عاقبت خوشی ندارد.